

ذوالنون

بر اساس زندگی و منش شهید مجید مبارکی
(شهید مبارزه باناوغان آمریکایی در خلیج فارس)

دکتر فرزانه دهقانی

سرشناسه: دهقانی، فرزانه، ۱۳۵۵-
عنوان و نام پدیدآور: ذوالنون (بر اساس زندگی سردار شهید مجید
مبارکی، شهید مبارزه با ناوگان آمریکایی در خلیج فارس/فرزانه
دهقانی؛ ویراستار حسین منصورنژاد
مشخصات نشر: مشهد، نوید فتح، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۱۶۱ ص.؛ مصور، نمونه: ۵/۱۴×۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۸۴۴-۲-۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۴۶.
موضوع: مبارکی، مجید، ۱۳۴۶-۱۳۶۶.
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷- شهیدان - خاطرات
شهیدان - ایران - بازماندگان - خاطرات - خلیج فارس
Martyrs -- Iran -- Survivors -- Diaries
--Iraq War
Martyrs -- Diaries -- ۱۹۷۹-۱۹۸۰.
شناسه افندی: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. نیروی دریایی.
فرماندهی منطقه دوم.
رده بندی کنگره: DSR ۳۶
رده بندی دیویی: ۱۲-۳۵۰۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۱۷
اطلاعات رکورد کتابشناسی: ۱۱۱۱

نشر نوید

ذوالنون

نویسنده: دکتر فرزانه دهقانی
ناشر: نوید فتح
طراحی جلد: حامد امامی / صفحه آرایی: جعفر صالح
ویراستار: دکتر حسین منصورنژاد
نوبت چاپ: اول، بهار ۱۴۰۳ / چاپخانه: دقت
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / قیمت: ۱۲۵ هزار تومان
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۸۴۴-۲-۸
آدرس: مشهد، آیت الله عبادی ۳۳، شهید خزانی ۵، پلاک ۳۷
تلفن نشر: ۰۹۱۵۲۰۸۴۶۶۷
نشر نوید فتح در اینستاگرام، تلگرام، آیتا و بله: @n.navidefath
این اثر به سفارش معاونت فرهنگی منطقه دوم نیروی دریایی سپاه پاسداران
به چاپ رسیده است و حق چاپ آن برای ناشر محفوظ است.

فهرست

۷	پیام فرمانده
۱۱	پیش‌گفتار
۱۵	فصل اول: زادگاه و دوران کودکی
۱۶	محله سنگی
۱۷	نانوایی حاج عباس
۱۹	تولد مجید
۲۲	دوران کودکی در محله سنگی
۲۷	فصل دوم: تحصیلات و انقلاب اسلامی
۲۸	شوق مدرسه
۳۰	کار در نانوایی
۳۳	آوار مصیبت
۴۴	پس از برکشیدن مادر
۴۷	زمزمه انقلاب در بوشهر

۵۳	فصل سوم: جنگ تحمیلی
۵۴	شروع جنگ
۶۳	اشتقاق برای شرکت در عملیات رمضان
۷۱	آرزوی پاسداری
۷۹	دوره سربازی
۹۵	گروه مقابله به مثل
۹۹	عملیات مین ریزی
۱۰۹	دیدار با امام خمینی ره
۱۱۳	آخرین قاب
۱۳۱	وصیت نامه شهید
۱۳۵	راهزن لغا و جملات گویشی بوشهر
۱۳۹	پی نوشت و منابع
۱۴۷	تصاویر شهید

www.ketab.ir

پیام فرمانده

بسم رب الشهداء والصدیقین
شهادت هنر مردان خدا و تصدیق سوره الهی به حماسه سازان و مجاهدان مکتب اسلام است. این مسیر نورانی که از طلیعه انقلاب شکوهمند مردم ایران تا دوران دفاع مقدس و از حماسه های دریایی خلیج فارس گرفته تا دفاع از حرم و جبهه مقاومت امتداد یافته، پرتو نورانی آن علاوه بر اقتدار و عزت ملی در آینده، ریشه مردمان ایثارگر آن موج می زند و تأثیر شگرفی در تمامی ابعاد از خود بر جای گذاشته که تاریخ تا قرن ها، شاهد جلوه های آن خواهد بود و اگر قرار است راهگشای افق های استعدادهای عزت و سربلندی ملت بزرگ ایران اسلامی باشد، برای رسیدن به نتایج ارزشمند آن و تعمق بیشتر به باورها و اعتقادات باید بتوان پلی برای ارزش ها ساخت که این هدف در بستر جهاد ملی، تدوین و تألیف کتب حرکت آفرین و فرهنگ ساز میسر می باشد، که انتقال فرهنگ را بر عهده دارد.

استان بوشهر ریشه ای پربار و عزت آفرین در مبارزه علیه استعمارگران و اشغالگران خارجی داشته و دارد، از حماسه دلیران تنگستان گرفته تا نبرد قهرمانانه مقابل استکبار جهانی بویژه آمریکای جنایتکار و رشادت های فرزندان دریادل سپاه اسلام در طول هشت سال دفاع مقدس؛ همه و همه شجاعت و دلاورمردی مردان این سرزمین را به رخ همگان کشیده است.

با تأسیس نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سال ۱۳۶۴ به دستور

حضرت امام خمینی رحمته الله علیه و اقتدار رزمندگان اسلام در عملیات‌هایی نظیر والفجر هشت، کربلای سه و ... برگ زرین دیگری به کارنامه درخشان این ملت افزوده شد. حضور رزمندگان منطقه دوم نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در عملیات‌های دریایی «مقابله به مثل» به فرماندهی سردار شهید نادر مهدوی و هم‌زمان شهیدش در خلیج فارس با تکیه بر ایمان و توکل به خداوند بزرگ، سوار بر قایق عاشورا که به فرموده رهبر معظم انقلاب «برق چشم گرفتند از دشمن، آبرو دادند به ملت ایران» سرآغاز فصل نوینی از تاریخ شکوهمند انقلاب اسلامی گردید. لذا برای تجلیل از رشادت‌های بی‌ریغ و تماسه‌سازان این استان در منطقه دوم نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ترویج فرهنگ ایثار و شهادت و آشنایی نسل جدید انقلاب اسلامی با گذشته پرافتخار و حماسی خود، در کنار دیگر کتاب‌هایی که درباره سرداران شهید عملیات نبرد مسجد یاسین، استکبار جهانی در خلیج فارس، شهیدان نادر مهدوی، بیژن گرد، نصرالله شفیعی و ... و ... گردیده و تک‌نگاره‌هایی نیز داشته، در این فرصت توفیق نصیبمان شد تا شوق «معبد مبارکی» شهیدی را که جسم پاک و طاهرش به ابدیت دریا پیوست و روح بی‌قرار و متلاطمش در جوار حضرت حق آرام گرفت، به جامعه فرهنگی استان معرفی نماییم. با واد از زحمات همه دست‌اندرکاران تألیف و تدوین آثار شهدای استان تشکر و سپاس داریم و امیدواریم بتوانسته باشیم در ازای دین عظیمی که شهدا برگردن ما دارند، سهم کوچکی برداشته و در دوران طلایی انقلاب عظیم اسلامی قدردان خون شهدا بوده و در بیان ارزش‌های والای شهید و شهادت تلاشمان را بیشتر نموده تا بتوانیم راه و مرامشان را در دوران زعامت ولی امر مسلمین جهان حضرت امام خامنه‌ای رحمته الله علیه به نسل‌های آینده منتقل نماییم.

دربار دوم پاسدار رمضان زیراه‌ای

فرمانده منطقه دوم دریایی امام حسن مجتبی علیه السلام ندسا

پیش‌گفتار

با شروع جنگ تحمیلی در سال ۱۳۵۹ و حمله ناجوانمردانه رژیم بعث به مرزهای پاک کشورمان، نیروهای دریایی و بسیجی، اعم از نوجوانان و جوانان دانش‌آموز و انقلابی، درس و مدرسه را رها کردند برای کمک به رزمندگان عازم جبهه‌ها و مناطق عملیاتی شدند. یکی از نوجوانان سیزده ساله‌ای که با اشتیاق، برای دفاع از میهن پیشگام شد، «مجید مبارکی» دانش‌آموز فداکاری بود که به عنوان سقای رزمندگان به جبهه اعزام شد. پدرش «حاج عباس» نانوايي داشت. در حمایت از فرزندان این مرزوبوم در تهیه نان برای نیروهای بسیجی و سپاهی در جبهه، پشت جبهه تلاش می‌کرد. مجید در عملیات‌های «بدر»، «خیر»، «بیت المقدس»، «والفجر هشتم»، «کربلای چهار» و «کربلای پنج» به عنوان تک‌تیرانداز، آرپی‌جی‌زن، قایق‌ران و تدارکات‌چی شرکت داشت. در پایان مأموریت‌ها به بوشهر برمی‌گشت و در بسیج مسجد «حاج محمد علی عزیززاده» فعالیت می‌کرد.

در این زمان، برای پشتیبانی از امنیت و حمایت از صادرات ایران، سیاست نیروی دریایی سپاه، بر عملیات‌های «مقابله به مثل» متمرکز شد. از جمله ناوگروه‌های زیر مجموعه نیروی دریایی سپاه و قرارگاه دریایی نوح نبی (علیه السلام)، ناوگروهی بود که توسط «نادر مهدوی» و

۱. اعضای گروه‌ها ثابت نیستند. گاهی پرسنل با رفتن به مرخصی و بروز مشکلات جابه‌جایی شوند. گروه نادر مهدوی مستقر در اسکله نیروگاه بوشهر بود. شناورهای آن‌ها «طارق»، «والفجر»، «النجم»، «قایق بعثت» بود. روی شناورها سه نوع سلاح نصب بود. مینی‌کاتیوشا یا راکت ۱۰۷ میلی‌متری، توپ ۲۳ میلی‌متری، روی

همراهانش تشکیل شد. گروه نادر مهدوی در اسکله نیروگاه بوشهر مستقر بود. پنج گروه دیگر عبارت بودند از: گروه دوم با فرماندهی پرویز قوسی مستقر در شهر عسلویه؛ گروه سوم، با فرماندهی ناصر دهقانی مستقر در بندر لنگه؛ گروه چهارم، با فرماندهی عبدالحسین شوکتی از کنگان و حسین چاه‌بندی از شهر دیر، مستقر در جزیره نخیلو؛ گروه پنجم، از گناوه با فرماندهی احمد دشتی‌زاده، عبدالامیر بیرونی مستقر در جزیره تنب کوچک؛ گروه ششم، در خارگ با فرماندهی علی علی‌بزی، محمد رحیم دهقانی، محمد رضا الیگودرزی، ابراهیم بهبهانی، محمد سنگر، مستقر در جزیره خارگ.

سپه‌ایبارکی به گروه نادر مهدوی پیوست و به عنوان سُکان‌دار و تیربارچی فعالیت می‌کرد. مجید ربی، رابه فعالیت‌های مستمرش در بسیج و جبهه‌ها، بارها مورد تشویق قرار گرفت، اما در پایان خود را به جبهه‌ها و رزمندگان تقدیم می‌کرد. وی تمام وقت خود را صرف نگهداری از تجهیزات و ناوهای «بعثت» و «طارق» می‌کرد و در این راه، هیچ‌گاه ابراز ناراحتی و خستگی نمی‌کرد.

هنگامی که آمریکا برای اسکاتلند، نقش‌های کشورهای حاشیه خلیج فارس فعالیت خود را آغاز کرد و درگیری با لگدها و ناوچه‌های آمریکایی با رزمندگان کشورمان در آب‌های خلیج فارس افزایش پیدا کرد، مجید به عنوان یکی از اعضای گروه «مقابله به مثل» در کنار رزمندگان بود. در تاریخ شانزدهم مهر ۱۳۶۶ هنگام درگیری با بالگردهای آمریکایی درحالی‌که هنوز لباس سربازانه تن داشت به فیض عظمای شهادت رسید و پیکرش در آب‌های نیلگون خلیج فارس غرق شد. همیشه جاودان شد. این جانب با چهل ساعت گفت‌وگو با دوستان، هم‌زمان و خانواده گرامی این شهید عالی قدر تلاش نمودم تا گوشه‌هایی از ناگفته‌های زندگی این سرباز بیست‌ساله را که

هر شناور بین چهار تا پنج نیرو مستقر بود. این افراد عبارتند از: فرمانده شناور، قایقران، بی‌سیم‌چی، یک یا دو نفر پشت سلاح تیرانداز هستند. ۱۰۷ دو خدمه دارد؛ دوشیکا یک نفر و ۲۳ میلی‌متری هم دو نفر. گروه نادر مهدوی متشکل بود از آقایان: از بیژن گرد، کریم مظفری، محمد رضا شریفی، نصرالله شفیعی، غلامحسین توسلی، مجید مبارکی، محسن واعظ‌زاده، محمد آذرشب، حسن خدادادی، نصرالله خلیفه، محمود شفیعی، علیرضا میرزایی.

از سیزده سالگی در جبهه‌ها حضور داشت، به رشته تحریر درآوردم. باشد تا آینده سازان این سرزمین با فداکارانی که اجازه ندادند، متجاوزان و مستکبران چشم طمع به آب و خاکشان داشته باشد، آشنا شوند و قدر سرزمین ارزشمند خود را دانسته و در دفاع از آن تا پای جان بکوشند.

در تدوین این کتاب و کتاب‌های دیگر درباره زندگی سراسر ایثار شهیدان سرافراز، همواره ذهن و فکر نگارنده به یاد آنان مشغول بوده تا بتوانم صفحه کاغذ را از زلال معرفتشان سیراب سازم. و از نامشان بهره و مدد گیرم. در این عرصه، علاوه بر تکاپوی روزانه، در عالم خواب و رؤیا هم وجود مقدسشان الهام بخش این فعالیت‌ها بوده است که یکی از این تجربه‌ها با خرد شده گرامی این کتاب در میان می‌گذارد.

هر سال پانزدهم ماه مبارک رمضان، به مناسبت ولادت باسعادت کریم اهل بیت، آقا امام حسن مجتبی (علیه السلام)، در مراسم بزرگوار می‌کردیم. مراسم مشتمل بر مدح و منقبت آن حضرت و ذکر فضائل ایشان است. سال ۱۴۰۲ هـ. ش) قرار گذاشتیم مراسم در «اداره حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس» شهر بوشهر برگزار شود و تعدادی از کسانی که در حوزه شهید و شهادت و کتاب کار فعالیت می‌کنند و همچنین تعدادی از خانواده‌های معزز شهدا و جانبازان هم حضور داشته باشند. آن جلسه پس از افطار، سردار «حسین کارگر» سخنرانی کرد. بعد هم جناب سرهنگ «خربابی» از خانواده‌های شهدا تقدیر کردند.

مدتی بعد، در خواب دیدم که پیکر سه شهید جاوید الاثر را که ذکر می‌کردم از شهیدان گمنامند، برای تشییع جنازه در اداره حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان گذاشته بودند. پیکر شهدا جایی بود که شب پانزدهم، غذا تقسیم کردیم. تقریباً پس از این مراسم بود و من نگرانی خاصی برای انجام مراسم تشییع داشتم. در یک لحظه که بانگ‌های احترام آمیز از کنار پیکر مطهر شهدا می‌گذشتم. وقتی خواستم چیزی را از کنارشان بردارم، یکی از شهدا دستم را گرفت و گفت: ما را نجات بده. گفتم: فردا تشییع جنازه شماست و همه دارند کار شما را انجام می‌دهند، شما ۳۶ سال پیش شهید

شدید. گفت: من زنده شده‌ام. گفتم: نه شما شهید شده‌اید. گفت: یک لحظه چهره من را باز کن. تا ببینی که من زنده‌ام. دست من را رها کرد و من با اضطراب و دلهره کفن را باز کردم. نور چهره اش من را مجذوب خود کرد. چهره بسیار زیبایی داشت. با لبخندی که شبیه شهید «حسن بیژنی» بود. گفت: دیدی من زنده‌ام. من محو تماشای او شده بودم. با سروصدا به همه می‌گفتم شهدا زنده شده‌اند. و همه را خیردار کردم. من با جناب سرهنگ غریبی تماس گرفتم که بیاید اداره کل حفظ آثار و ببیند که شهدا زنده شده‌اند. فردا عصر حدود ساعت پنج، آقای عبدالکریم مظفری با همسرشان به درب منزلمان آمد. البته صبح زود تماس گرفته بود که در مورد یکی از شهدا صحبتی دارم. درباره یک شهید جاریدالاری که آثار و رشادت و مظلومیتش دل انسان را به درد می‌آورد، صحبت و سفره‌اشی دارم. گفتم: باشه. گفت: با هم به جایی می‌رویم که همزمان شهید هم هستند. با ایشان به «مسجد امام محمد علی» در خیابان «یادگار امام» بین خیابان «سنگی» و «عاشوری» رفتیم. آقای سیر، آقای نبات خور، آقای زارعی، آقای پورکبگانی و آقای دهباشی آن جا بودند. ماجرای زندگی شهید مجید مبارکی شروع شد. با همه آنان تا پاسی از شب مصاحبه کردیم. در پایان به همسر آقای مظفری گفتم اگر امکان دارد تا به منزل پدر مجید هم برویم. بعضی می‌گفتند: به دلایل مختلف مثل پیری و خستگی و مانند آن امکان مصاحبه نداشته‌باشد، یا ممکن است ناراحت بشود. بالاخره، با یک جعبه شیرینی به منزل ایشان رفتیم. پدر مجید و مادر ایشان یعنی خاله‌اشان، بسیار خوشحال شدند. به خوبی از ما پذیرایی کردند. حدود ساعت یازده شب، از مجید و سال‌های کودکی اش و تواضع و سکوتش با هم صحبت کردیم. در آن جا به یاد خواب شب قبل افتادم و خواب را هم برای پدرش تعریف کردم. بعد از این که از منزلشان خداحافظی کردیم، آقای مظفری گفت: یک دوست دیگر هم داریم. به نام آقای ماهینی. ایشان جانباز و بستری است و از مجید خاطراتی دارد. حدود ساعت دوازده شب به منزل ایشان رفتیم. از ما پذیرایی کردند. روی تخت بود، بلند شد و درباره مجید با ما صحبت کرد. بعد از آن هم به دستور جناب سرهنگ جعفر بهبهانی، با آقای

ذبیح الله دهقانی به دیدن خانواده شهید توسلی در روستای «بحیری» از توابع شهرستان دشتی رفتیم. پس از مصاحبه درباره زندگی این دو شهید جاویدالثر، به یاد شهید نصرالله شفیعی که سومین شهید جاویدالثر بود، افتادم و به آقای بهبهانی پیشنهاد دادم که درباره زندگی این شهید والامقام هم کار شود. مصاحبه کتاب‌های این دو شهید در عرض دو ماه انجام شد. مصاحبه با ده نفر از هم‌زمان و دوستان شهید نصرالله شفیعی هم با همت آقای جعفر بهبهانی و سرهنگ پاسدار حکمت‌الله نوذری در مهمان‌سرای سپاه انجام شد. با حضور دیگر دوستان شهدای بزرگوار مثل آقای علی‌ریزی در فیروزآباد فارس و قدرت‌الله بیکار از کازرون هم مصاحبه کردیم.

بعد از پایان مصاحبه‌ها به روستای رومایی در فکر بودم. در خواب دیدم که یک گروه به زیارت کربلا می‌روند؛ با آنکه من خواستم که من را هم با خود ببرید. گفتند این سفر کربلای معلّا و نجف اشرف، محرمات است و نمی‌توانیم همه را ببریم. با اشک چشم و آرزوی زیارت از آن‌ها خواهش کردم. گفتند اگر ما به یک شرط می‌بریم که آرام و بی‌خبر به مرز شلمچه بیایی. روز موعود فرارسید. من به شرط حضور در کاروان زیارتی بودم. یکی از مسئولین گفت: یک شرط دیگر هم داریم و آن اینکه این علم را از شلمچه روی دوش بگیری و به کربلا ببری و در بین الحرمین نصب کنی. گفتم: یعنی من می‌توانم این پرچم بزرگ و سنگین را با خودم حمل کنم؟ گفتند: به هر حال این شرط ماست. گفتم: حرفی نیست، قبول می‌کنم. چرا باید این پرچم به کربلا برسانم؟ گفتند: حکایت آن روی پرچم هست. به بالا نگاه کن. نگاه کردم و دیدم تمثال مبارک شهید روی آن است. شهید مجید مبارکی، شهید غلامحسین توسلی و شهید نصرالله شفیعی. وقتی چشمم به شهدا افتاد؛ گویی قدرت و توانی به بازوان من داده شد. علم را بر دوش گرفتم و به راه افتادم. از خواب که بیدار شدم، روحیه مضاعفی برای نوشتن کتاب‌ها پیدا کردم و حالا دوست دارم این پرچم را برای روز رومایی از کتاب‌ها آماده کنم. و به رهروان شهدا و نسل امروز بگویم که شهدایان زنده‌اند و همواره راهنمای ما در زندگی هستند.

در پایان از خانواده معزز شهدا، دوستان و هم‌زمان بزرگوار شهید مبارکی، جناب

سرهنګ جعفر بهبھانی و سرهنګ پاسدار عبدالکریم مظفری که در تدوین، آماده سازی و نشر این کتاب، یاریگر، مشوق و همراه نگارنده بوده اند، فروتنانه سپاسگزاری می کنم و از درگاه خداوند متعال، برای همگان تندرستی و سربلندی آرزو مندم.

فرزانه دهقانی

تابستان ۱۴۰۲

www.ketab.ir